

امام بحق شاه مطلق که آمد
شده کاخ عرفان کل شاخ احسانا
بی این موسی را رضا که خدا پیش
ز فضل و شرف بنی او را همه پائی
بی عظم و بند حوران جنت
اگر شوی ای زاری بکنده امن او
چو جابجی جشده ات تبع قهرش
چو هم که مخالف کشد شجر کین

حریم در شا قبله کا کاه سلیمان
در دوح امکان مدیح بقلین
رضا شد لقب چون در صبا بودش
اگر نبود تیره جسته پنهان
غبار د یارش بکینست شکین
برود امن از هر جز اوست
ز جیزی که جز اوست بیون کسل
درین وحشت آباء اوده کل
توخوش کرده در هر کجا که منزل
چنان کشته از جوی خیرش فغانل
ز هر فکر قافیه محال کاصل
میان تو و مقصد افتاده جامل
ز لذت آجل ترا عطا عاجل
بر ازل

بر ازل و کشتی کشتی جام روشن
ز کوی کال که در کام عیشت
نظاره روی شاه کنشای
یکی پوست و خط و در خون کشیده
کوی عیش خرد تلخ در دست و جوش
ز لولطم اندام بهج پچشتر
نمید ای آن که ناکاه بیسی
کرا و لپریه بود اش غماید
کپی کرب فصل و منرا فاضوی
به شیر ز فضا که محروم دارد
کرا شعر اشعار سازی شعاری
که می موی بلایی نام حاسم
و کوفه در دست گیری رضای
کین ناله خرمی چون لیثان
تسک او کوی که از جنبش او

بسجج قناری و صوت عنادل
دمه عاقبت تلخی زمر قاتل
نظریک بود مهر و در امثال
بره صبرت از جهان آرزو زودل
که شکره عادت و شیرین شمایل
نهر دست و پای خرد را سلاسل
از دست آن خوی و لطف لایل
پچشم تو چه پند یو هایل
ترا از فضولی کند نام فاضل
ترا ز شناسای فضل مفضل
بود یکسر از علی صدق عائل
کمی حاقی را کبی وصف مدخل
نویس سر سخن خطای نازل
بعد از این قبح اراذل
بود بهره مرد عسرا نامل

شاه